

دیکتاتوری پرولتاریا و بررسی " آزادی های بی قید و شرط "

از منظر ماتریالیسم تاریخی و دیدگاههای مدعیان آن

بر اساس جوهر کلام ماتریالیسم تاریخی : کلیه نظرات ، افکار سیاسی ، فلسفی ، حقوقی ، هنری ، اخلاقی انسانها ناشی از روابط تولیدی حاکم ، آن پایه ای است که مناسبات اجتماعی موجود از آن مایع میگردد و بر سراسر جامعه غالب می گردد .

بنابراین مهمترین ترین عامل اصلی " از خود بیگانگی " ، عامل اصلی بغرنجی و پیچیدگی در میان انسانها ، روابط تولیدی است که در دوران معین بر جوامع بشری حاکم بوده است .

بعد از پدیدار گشتن اولین مناسبات تولیدی در جامعه که روابط تولیدی برده داری نام داشت ، برده داران که قدرت سیاسی و اقتصادی دوران را در اختیار داشتند به ترویج نظرات سیاسی-

حقوقی- فرهنگی- اخلاقی پرداختند که در خدمت حفظ و حراست از مناسبات تولیدی حاکم قرار داشت . و علیرغم گوناگونی افکار در بین انسانها ، افکار غالب همیشه و همواره در خدمت سیستم

برده داری و در جهت منافع طبقاتی حاکمان زمانه بوده است . بدیهی است که چنین افکار ترویجی که در جهت حفظ و حراست از مالکیت صاحبان و دارنده گان ابزار و وسائل تولید قرار داشت ،

نمی توانست در خدمت به رشد و شکوفایی و پویایی افکار انسانها بکار رود ، بلکه بر عکس و دقیقاً هم همین طور بوده است که این نظریات ترویجی در جامعه ؛ در جهت مسخ کردن انسانها ، در

جهت قلب واقعیات موجود و در جهت " از خود بیگانگی " انسانها بکار می رفته است . نتیجه اینکه : این همه دوز و کلک- حقه بازی- حيله گری- دروغگویی موجود در میان انسانهای

جامعه سرمایه داری ، نه ذاتی مردمان آن جامعه بلکه برعکس ناشی از وجود مناسبات سرمایه دارانه می باشد و برای از بین بردن تمامی مفاسد اخلاقی می باید مناسبات سرمایه داری را از بین

برد تا بتدریج با جایگزینی مناسبات تولیدی انسانی یعنی مناسباتی که بر اساس مالکیت عمومی بر وسائل عمده تولیدی استوار باشد ، بتوان به ترویج افکار و نظریات سیاسی- فلسفی- فرهنگی-

اخلاقی ناشی از این مناسبات در میان انسانها پرداخت . و فقط در این صورت است که می توان به فرهنگ پویا و انسان ساز در جامعه دست یافت و دوست داشتن- همکاری و همیاری در بین انسانها

را جایگزین کلیه مفاسد اخلاقی غیر انسانی نمود . بخاطر همین امر مهم است که مارکس می گوید :

" این سوسیالیسم ، اعلان انقلاب مداوم است ، دیکتاتوری پرولتاریا است ، بمثابة پله ای ضروری برای گذار بسوی محو اختلافات طبقاتی بطور کلی ، محو کلیه روابطه تولیدی که این اختلافات بر

روی آنها پایه می گیرند ، محو کلیه روابط اجتماعی مناسب با این روابط تولید و دگرگونی همه افکاری که از این روابط اجتماعی بر می خیزند . "

(مارکس : مبارزه طبقاتی در فرانسه از 1848 تا 1850)

حال با توجه به گفتار آموزگار بزرگ پرولتاریا ، انقلاب سوسیالیستی از منظر مارکسیسم چنین است : که می باید از دولت سیاسی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمثابة پله ای ضروری در جهت از بین

بردن کلیه روابط سرمایه داری و افکار بورژوازی ، بمنظور گذار بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی استفاده نمود .

حال سنوال این است ؛ در فردای پیروزی انقلاب سوسیالیستی ، انقلابی که زحمتکشان تحت رهبری طبقه کارگر اساس روابطه استثمارگرانه سرمایه داران را درهم می شکنند- حاکمیت اقلیت سرمایه

داران را از اریکه قدرت توسط انقلاب قهر آمیز بزیر میکشد و تمامی ابزار و وسائل عمده تولید را از چنگال آنها بیرون می کشد و به زندگی هزار و یک شب بورژواها خاتمه می دهد و سرمایه

داران را از ثروت های افسانه ای که بدان عادت کرده اند محروم می سازد ، چگونه امکان دارد طبق اصل " آزادی های بی قید و شرط " مجدداً به آنها اجازه داد تا تشکیلات خویش را داشته باشند و

نظرات خودشان را " آزادانه " بیان کنند . مگر بیان نظرات بورژوازی و حتی خرده بورژوازی ، چیزی بغیر این است که می خواهند توضیح دهند مالکیت خصوصی بر وسائل تولید خوب و مفید است و مثلاً مدعی شوند که باعث " رشد و شکوفایی " جامعه می گردد . حتی اگر به فرض محال چنین باشد که نیست و ما به بورژواها خوش بین باشیم که نمی خواهند توطئه گری کنند- نمی خواهند در روند تولید و توزیع سوسیالیستی خرابکاری کنند- نمی خواهند دست به ترور نیروهای انقلاب بزنند- نمی خواهند در همدستی با سرمایه بین المللی در راستای سرنگونی حکومت زحمتکشان گام بردارند و بقول معروف بورژواهای سر براهی شده اند و بقوانین حکومت زحمتکشان که حکومت اکثریت تولیدکنندگان هست احترام می گذارند و آنرا در عمل رعایت خواهند کرد ، باز شاهد خواهیم بود که می باید طبق اصل " آزادی های بی قید و شرط " در راهی قدم بگذاریم که به احیای مجدد طبقات و اختلافات طبقاتی منجر خواهد شد . امری که در تضاد کامل با راه مارکسیسم خواهد بود .

مارکسیسم می گوید : سوسیالیسم اولین پله ای برای محو طبقات و اختلافات طبقاتی است . یعنی حکومت زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر می باید شرایطی را از نظر اقتصادی و سیاسی ایجاد کند که به کاهش طبقات و سرانجام به محو طبقات منجر گردد . و نه اینکه به شرایطی تن در دهد- در راهی قدم بگذارد که در جهت بوجود آمدن مجدد طبقات سیر طریق کند . امری که در تقابل کامل با مضمون و جوهر مارکسیسم می باشد و بر تمام گفتار پایه ای و اساسی آن خط بطلان می کشد . مضمون و جوهر اساسی ماتریالیسم تاریخی مارکسیسم چنین است :

سراسر تاریخ عبارت بوده از تاریخ مبارزات طبقاتی ، مبارزه بین طبقات استثمار شونده و استثمارگر ، بین طبقات محکوم و حاکم ، و اکنون این مبارزه بجایی رسیده است که طبقه استثمارشونده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمی تواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهایی یابد ، مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم طبقاتی خلاص گرداند .

دقیقاً بخاطر همین جان کلام مارکسیسم است که مارکس دولت دوران گذار را دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا می داند . دولتی که قادر باشد با استقرار ساختمان سوسیالیسم و تداوم آن ، شرایطی را در جامعه زحمتکشان ایجاد کند که بر اساس سازمان تولید سوسیالیستی و بستن تمامی راههایی که هرگز نتواند راه رشد و نمو طبقات را مهیا گرداند و مسیری را طی کند که فرجام آن به جامعه بی طبقه کمونیستی منجر گردد . در غیر این صورت جامعه سوسیالیستی اگر بخواهد خلاف این مسیر را رود ، سرانجامش آن خواهد شد که در شوری و چین سوسیالیستی شاهدش بودیم .

تا زمانی که جامعه شوروی سوسیالیستی تحت رهبری دولت دیکتاتوری پرولتاریا در مسیر محو طبقات حرکت می کرد ، علیرغم تجاوزات چندین باره امپریالیست ها- علیرغم نابودی دستاوردهای چندین ساله زحمتکشان شوروی توسط امپریالیست ها ، شاهد بودیم که پیشرفت های عظیم جامعه در تمامی عرصه های اقتصادی ، کشاورزی ، صنعتی ، فرهنگی و شرایط بهبود زندگی زحمتکشان بقدری شگرف آور بود که قادر شد روسیه عقب افتاده تزاریسم را به یکی از بزرگترین کشورهای پیشرفته جهان تبدیل کند .

و زمانی که از موازین مارکسیستی عدول کردند و بجای دولت دیکتاتوری پرولتاریا ، " دولت عموم خلق " را جایگزین آن نمودند یعنی دولت زحمتکشان به رهبری کارگران را به دولتی که بورژوازی هم در آن شرکت داشته باشد ، تبدیل کردند و به بورژوازی نه فقط امکان رشد بلکه میدان را جهت کسب قدرت سیاسی برایش مهیا و آماده نمودند ، سرانجامش در دهه سالهای 60 ، 70 تحت لوای نظرات ضد مارکسیستی خروچف ، پدیدار گشتن دولت تمام عیار بورژوازی بود .

بورژوازی در شوروی با برقراری کامل مناسبات سرمایه داری سرنوشتی را برای مردم آن دیار رقم زد که شاهدش هستیم . فقر و سیه روزی- انحطاط کامل اخلاقی و وقایعی که زبان و قلم از بیان آن شرم دارد .

اگر انسان منصف و بی طرف ؛ دو دوران کاملاً متفاوت شوروی را با توجه به وقایع دوران مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهد ، قادر خواهد گردید به فرق اساسی بین دولت زحمتکشان به رهبری پرولتاریا که دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود و در مسیر محو طبقات حرکت می کرد ، با " دولت عموم خلق " یعنی دیکتاتوری بورژوازی که در مسیر احیای مجدد طبقات حرکت می کرد، پی ببرد و در عمل معنی شعار " آزادی های بی قید و شرط " را نظاره گر باشد . شعاری که بر پایه آن بورژوازی با برخورداری از تمامی امکانات موجود سرانجام قادر شد سر پرولتاریا را گوش تا گوش بریده و تقدیم امپریالیستها کند .

کردار طرفداران " آزادی های بی قید و شرط " در تناقض با گفتارشان است :

توضیح اینکه دارندگان این نظر با تفسیری که از " آزادی های بی قید و شرط " می کنند و با عملکردی که در زندگی روزمره خویش انجام می دهند در تناقض قرار دارند . برای روشن شدن بهتر مطلب مثالی می زنیم که مصداق حال تمامی حامیان این بینش می باشد . در یکی از بحث های رادیویی شخصی بنام مزدک فرهنگت که از قضا از طرفداران پرو پا قرص این شعار می باشد پیرامون انقلاب 57 چنین گفت :

" در اولین بهار آزادی بعد از انقلاب 57 زمانی که سازمان فدائیان به برگزاری تظاهرات پرداخت که 400-500 هزار نفر در آن شرکت داشتند و یک جمع 18 نفری حزب الهی به آن حمله می کرد و تظاهرات 500 هزار نفری را بهم می زد ، اگر فدائیان این 18 نفر را می گرفتند و تکه تکه می کردند و در گونی می ریختند ، دیگر این چاقوکشان جرعت نداشتند تظاهرات مردم را که در دفاع از آزادی و حقوق مردم بود ، برهم بزنند . " (نقل به مضمون)

ملاحظه می گردد علیرغم اینکه آقای مزدک خود را از مدعیان " آزادی های بی قید و شرط " میدانند و علیرغم اینکه می گوید در جامعه سوسیالیستی هر گرایشی حتی اگر ارتجاعی هم باشد از قبیل سلطنت طلبان- مترجعین مذهبی باید از امکانات برای تبلیغ نظرات خویش برخوردار گردند ، و علیرغم اینکه به " دیکتاتوری پرولتاریا " اعتقادی ندارد و اصولاً با هر گونه خشونت مخالف میباشد ، وی هنوز که در مسند قدرت نیست ، در مقابل اعمال خرابکارانه تنی چند از حزب الهی ها چگونه خونس بجوش می آید و فتوای تکه تکه کردن آنان را صادر می کند .

ملاحظه می گردد که پروپا قرص ترین مدعیان " آزادی های بی قید و شرط " چگونه در عمل به بزرگترین مستبدان تبدیل می گردند . البته مستبد از دید ایشان چراکه اصولاً این طیف عملکرد درست بلشویک ها چون لنین و استالین در مقابل اعمال جنایتکارانه و خرابکارانه ضد انقلابیون را عین استبدادگری می دانند . باید در نظر داشت که استناد به گفته بالا فقط خاص آقای فرهنگت نیست و می توان عین همین استدلال را در گفتار و نوشتار طیف وسیعی از این قبیل روشنفکران یافت .

توضیح اینکه ما با شیوه عمل کشتن حزب الهی ها کاملاً مخالف هستیم ولی با نفس عمل مبارزه اصولی ، مبارزه ای که اکثریت تولیدکنندگان جامعه موازین آنرا روشن کرده باشند ، هیچگونه مخالفتی نداریم . بنابراین درک این مطلب مشکل نخواهد بود که تا چه اندازه ای مارکسیست لنینیست ها که عملکردشان در برخورد به خرابکاران ضد انقلاب مطابق با نظراتشان مبنی براینکه در جامعه طبقاتی " آزادی و دموکراسی " دارای قید و شرط می باشند محق بوده و نه مدعیان ظاهرنا چون آقای فرهنگت .

وقتی آقای مزدک در مقابل اعمال خرابکارانه تنی چند حزب الهی بمنظور دفاع از " نظم " برگزاری تظاهرات به مقابله دست می زند ، معنی آن این است که ایشان در دفاع از اراده اکثریت مبنی بر برگزاری تظاهرات متشکل و با نظم علیه خرابکاران بمبارزه می پردازد . یعنی از آزادی 500 هزار نفر که آگاهانه و داوطلبانه در این تظاهرات شرکت کرده اند در مقابل اعمال خرابکارانه معدودی از ضد انقلابیون به دفاع برمی خیزد . و کاردرستی هم می کند (صرف نظر از شیوه ای که ایشان فتوا می دهند) . و این همان احترام به دموکراسی جمع ، و دفاع از منافع 500 هزار نفری است که برگزاری یک تظاهرات " منظم " را شرط اساسی برگزاری این تظاهرات می دانند و این " نظم "

همان قید و شرطی است که اراده جمع 500 هزار نفره بر 18 نفر خرابکار اغتشاش گر حزب الهی تحمیل می کند و امر کاملاً درستی نیز می باشد .

و یا اینکه می توان به برخورد لیدر " حزب کمونیست کارگری " و کلاً برخورد این جریان در عمل به " آزادی های بی قید و شرط " نظری افکند .

می توان منصور حکمت را از اولین کسانی دانست که بعد از سرکوب جنبش چپ و مهاجرت اجباری جریانات سیاسی به خارج از کشور خود را از مدعیان راستین " آزادی های بی قید و شرط " معرفی می کرد و در این زمینه نیز به نگارش مقالاتی چند پرداخت . ایشان از جمله اشخاصی بودند که علناً در سر مقاله ارگان رسمی حزب شان اعلام کردند که در جامعه سوسیالیستی ، جامعه ای که البته ایشان رهبرشان باشد ، بر اساس این شعار هر فردی می تواند نه تنها نظراتش را آزادانه بیان کند ، بلکه حتی می تواند در مخالفت با وی به تظاهرات خیابانی متوسل گردد .

هنوز جوهر مرکب نوشتارش خشک نشده بود که برج های دوقلو ابر جنایتکار آمریکا در یک سلسله عملیات تروریستی فرو ریخت و بهانه ای گشت برای تجاوز این امپریالیسم به افغانستان . در همین زمان مقالاتی از طرف " حزب کمونیست کارگری " و بویژه لیدر این جریان در دفاع از تجاوز آمریکا به افغانستان به نگارش درآمد و این تجاوز بربرمنشانه را در جهت " رشد و توسعه " مردم افغانستان ارزیابی نمود .

در همین رابط آقای هادی خرسندی طنز پرداز مشهور سیاست بغایت انحرافی آنان را با زبان طنز مورد انتقاد قرار داد . حتما منتظر هستید تا بدانید بر سر این منتقد طنز پرداز چه گذاشت . آنان بجای پاسخ منطقی در دفاع از سیاست اتخاذ شدشان در قبال تجاوز آمریکا به افغانستان ، سیلی از اتهامات و تهدیدات را توسط دارو دسته مدعیان " آزادی های بی قید و شرط " شان بسوی آقای خرسندی سرازیر کردند و با این حرکت بسیار زشت و نکوهیده درک خویش از " آزادی های بی قید و شرط " را در عمل ب معرض دید همگان گذاشتند .

دیگر از برخورد های بسیار نامطلوب این جریان که بجای پاسخ مناسب به پرسش های و انتقادات وارده از سوی منتقدان که همواره بدون هیچگونه دلیل و اسناد معتبر آنانرا به عوامل رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی منتسب می کردند سخن نمی گویم که مقاله جداگانه ای را طلب می کند . از سانسور آشکار مقالات ارسالی توسط سایت " روزنه " وابسته به این " حزب " سخن نمی گویم . بگذریم از اینکه این عمل نامقدس سانسور توسط برخی از سایت هایی که خود را مدعیان " آزادی های بی قید و شرط " می دانند اغلب انجام می گیرد که در سر لوحه سایت خویش مضمون عبارت " مسئولیت نکات مندرج در مقالات و اطلاعاتی ها بعهده نگارنده می باشد و نه مسئولین سایت " درج گردیده است . غرض از ذکر نمونه هایی پیرامون " آزادی های بی قید و شرط " فقط اثبات این اصل هزاران بار ثابت شده مارکسیستی است که آگاه باشیم ؛ هم اکنون جریاناتی که نه سر پیازند و فقط مالک سایتی بیش نمی باشند در حالی که خود را مدعی " آزادی های بی قید و شرط " می دانند ، در عمل با منتقدین خود چگونه برخورد می کنند ، وای به روزی که این حضرات در مسند قدرت قرار گیرند .

بیاد آوریم زمانی را که روزی نامه " نیمروز " طی مقاله ای با یک عمل پلیسی به شناسایی نام اصلی منصور حکمت دست زد و در همان موقع این عمل بغایت ارتجاعی از طرف نیروهای انقلابی جنبش چپ به شدت محکوم گردید . ولی دیری نگذشت که " حزب کمونیست کارگری " با برگزاری کنگره علنی خویش و درج اسامی کادر های درجه اول همراه با عکس های شش در چهار ، آب پاکی را بر دست تمامی جریانات سیاسی چپ ریخت و در عمل با شناسایی کامل اعضای خویش پایه گذار نوین " علنی گرایی " در جنبش گردید و چون مدعیان راستین " آزادی های بی قید و شرط " که شرحش در بالا داده شد ، خود را بانی این سنت " مدرنیسم " معرفی نمود .

توضیح یک نکته ضروری است . امروزه متاسفانه هستند افراد و جریاناتی که بجای نقد نظرات منتقدان خویش با توسل بشیوه های بغایت زشت و ناپسند ، اشخاص و جریانات سیاسی را با انگ زنی و اتهام پراکنی به عمال اطلاعاتی رژیم وابسته می کنند و خواسته و یا نا خواسته در مسیری

گام برمی دارند که موجب هر چه بیشتر آلوده شدن فضای کنونی می گردد و نمی تواند خوشایند دولتمردان بورژوا-امپریالیستی واقع نگردد. چراکه اگر ریگی در کفش نیست و چیزی در چنجه داریم بجای افزون بر ناروشنی ها و دامن زدن به فضای دوداندو ایجاد شده کنونی، می باید با منطق روشن و در فضای سالم در مسیری حرکت کرد که به شفافیت سوسیالیسم علمی منجر گردد و نه برعکس.

بنظر نگارنده یکی از راههای موثر که می توان از آن در جهت دگرگون نمودن فضای مسموم موجود و پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم بدان مبادرت ورزید، مورد شک و تردید قرار دادن ماهیت سیاسی افراد و جریاناتی است که بدون دلیل و مدرک معتبر متوسل به این قبیل اتهام پراکنی می گردند. مزیت این برخورد آن است که حداقل می تواند بمثابة عامل هشدار دهنده مانع اخلاقی برای کسانی ایجاد کند که بی جهت دیگران را غیر مسئولانه به عمال اطلاعاتی رژیم منتسب نکنند. در ادامه بحث پیرامون توضیح آقای مزدک فرهت می توان همین منطق را به هر گروه و سازمان و دولتی تعمیم داد تا در عمل و نه در حرف بدرستی گفته های مارکسیست لنینیست ها که می گویند همه چیز در جوامع طبقاتی دارای قید و شرط می باشند، پی برد.

یک جمع 50 نفری را در نظر بگیرید که می خواهند بمناسبتی یک جلسه سخنرانی برگزار کنند. این جمع 50 نفره طبق اصول رعایت سانترالیسم دمکراتیک یعنی رعایت پذیرش تبعیت اقلیت از اکثریت مسئولینی برای برگزاری این جلسه انتخاب می کنند. جلسه در روز مقرر برگزار می گردد و 5 نفر اخلاکگر وارد جلسه می شوند و با شعار های آنچنانی نظم جلسه را برهم می زنند. طبق عرف معمول دمکراسی، مسئولین ابتدا به اخلاکگران تذکر داده و سپس آنها را از جلسه بیرون می کنند. بار دیگر و در جلسه دیگر دوباره این گروه اخلاکگر همان کار را می کند و شما بعد از تذکر مجدد آنها را بیرون می کنید و سرانجام با صدور یک اعلامیه اعمال خرابکارانه آنها را در افکار عمومی افشاء می نمایید. مجدداً این گروه خرابکار دست بعمل تخریبی در حد ترور فیزیکی می زنند. شما باز طبق عرف معمول دمکراسی این خرابکاران را در اختیار قانون قرار می دهی و قانون طبق موازین از پیش تعیین شده آنها را محاکمه می کند.

حال در نظر بگیرید در یک کشور سوسیالیستی 70 میلیونی که دولت تبلور و اراده اکثریت جامعه یعنی اراده تمامی زحمتکشان می باشد جهت ساختن نظام سوسیالیستی و با هدف گذار بسوی جامعه بدون طبقات، قوانینی را بعنوان حافظ نظم جامعه سوسیالیستی در مجلس شوراهای کارگران و زحمتکشان بنصوب رسانده اید. یکی از این قوانین بعنوان مثال " آزادی عقیده و بیان " در جامعه است. حال اگر ضد انقلابیون بطور مشخص نمایندگان و یا دارندگان نظرات نظام جمهوری اسلامی چون احمدی نژاد، سعید حجاریان و یا سلطنت طلبان بخواهند با سوء استفاده از این آزادی های داده شده که می باید در جهت رشد و شکوفایی و پیشرفت و امنیت جامعه بکار رود، در عمل دست به خرابکاری در امر تولید و توزیع و ترور شخصیت های دولت سوسیالیستی بزنند، شرافتاً شما در مقابل دفاع از دمکراسی- جهت دفاع از منافع زحمتکشان چه خواهید کرد؟ مسلم است که دست روی دست نخواهید گذاشت و وارد عمل خواهید شد تا خرابکاران را سر جای خود بنشاندید. و این عمل یعنی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، یعنی دفاع از عالی ترین شکل دمکراسی که شرکت آزادانه و آگاهانه مردم در اداره امور کشور را ممکن می سازد.

دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای واقعی یعنی حفظ و حراست از منافع زحمتکشان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند. حراست از نظمی که زحمتکشان برای ساختن یک جامعه ایده ال انسانی مشترکاً و بطور آزادانه و داوطلبانه کار می کنند و بدون برقراری چنین نظمی روند تولید و توزیع سوسیالیستی امکان پذیر نمی باشد. در اینجا این قانون که حافظه منافع زحمتکشان است، مقدس می باشد و رعایتش از طرف تمامی افراد جامعه ضروری و حتمی است. بنابراین ملاحظه می گردد آن طیفی که شعار " آزادی های بی قید و شرط را در جامعه سوسیالیستی آینده می دهند اگر ریگی در کفش نداشته باشند مطمئناً در عمل مجبور می شوند برای حفظ " نظم " جامعه با اخلاکگران بمقابله برخیزند و جز این در طول تاریخ طبقاتی نبوده است.

در واقع دارندگان چنین بینشی با طرح این شعار غیر طبقاتی- غیر مارکسیستی در اساس مبارزات طبقاتی که همان مبارزه سیاسی است اغتشاش فکری ایجاد می کنند و بجای مبارزه قاطع و روشن علیه تمامی جریانات ارتجاعی از قبیل سطنت طلبان و دیگر مزدوران سرمایه ، سازش طبقاتی را در لَوای " دفاع از دموکراسی " و یا ممانعت از " دیکتاتوری " تبلیغ می کنند . آنان به مزدوران وابسته سرمایه داری وعده می دهند که در جامعه سوسیالیستی آینده آزادانه می توانند با استفاده از امکانات زحمتکشان دست به خرابکاری و انواع جنایات بزنند . چرا ما می گوئیم خرابکاری و جنایت، بخاطر اینکه این مزدوران در مدت 50 سال حکومت ننگین پهلوی در عمل نشان داده اند که چه جانورانی هستند . در عمل نشان داده اند که درکشان از آزادی و دموکراسی چیست . آخر یکی نیست از این باصطلاح نظریه پردازان بپرسد که این مزدوران چه حرفی برای گفتن جز خرابکاری دارند ؟ مگر این دست نشانندگان و جیره خواران سرمایه هم اکنون کم از امکانات رادیویی ، تلویزیونی و کلاً کم از خدمات فنی و مالی برخوردارند که ما باید از حالا تضمین آزادی بیان و عقیده به آنها را در آینده بدهیم . امروز دیگر برای هر کودک دبستانی روشن است که این حضرات مزدور هم اکنون در قبال غارت دسترنج زحمتکشان و کمک های انحصارات آمریکائی از امکانات بسیار بالائی برخوردارند . اگر چون " مجاهدین " راست می گویند که اکثریت مردم با آنها هستند چرا نمی روند در ایران انقلاب بکنند حتی از نوع مخملی اش ، و منتظر حمله نظامی آمریکا به ایران هستند .

این حضرات خوب می دانند که مردم ایران با انقلاب شکوهمند بهمن 57 سطنت پهلوی را برای همیشه به زبaldانی تاریخ فرستاده اند و تنها شانس این مزدوران برای بقدرت رسیدن در ایران حمله نظامی آمریکاست . در حمله نظامی که صدها هزار نفر بخاک و خون کشیده شوند- صدها هزار نفر معلول گردند- تاسیسات صنعتی و تجاری و مسکونی نابود گردد تا این حلقه بگوشان که دستشان تا مرفق بخون خلقهای ایران آغشته است بحکومت برسند .

طیفی که خواهان آزادی برای مزدوران سرمایه هستند ، فراموش می کنند که مبارزه طبقاتی ، مبارزه مرگ و زندگی است . مبارزه سرمایه علیه نیروی کار است . مبارزه بین غارتگر و غارت شونده است . مبارزه بین ظالم و مظلوم است . مبارزه بین استثمارگر و استثمار شونده است و مبارزه طبقاتی مجلس مهمانی نیست که در آنجا حلوا و شیرینی تقسیم کنند . مبارزه بین زحمتکشان علیه سرمایه داران است و در این مبارزه سرمایه داران مغلوب با تمام قدرت ، با کمک های مالی و نظامی و خدماتی سرمایه جهانی علیه حکومت زحمتکشان به وحشیانه ترین شیوه های ضد انسانی متوسل خواهند گشت .

سرمایه نمی تواند بدون ربودن نیروی کار زحمتکشان بر ثروت و نیروی خود بیافزاید . سرمایه داران بدون غارت دسترنج نیروی کار هرگز نمی توانند به این حجم عظیم ثروت های افسانه ای دست یابند ، هرگز قادر نخواهند بود به چنین زندگی های افسانه ای و هزار و یک شبی که ما فقط در فیلم ها شاهد آن هستیم ، دست رسی داشته باشند . این زندگی های پر از فسق و فجور سرمایه داران بر پایه فقر و بدبختی میلیونها زحمتکش استوار است . از سرمایه راکت و موجود در گاوصندوق سرمایه داران هرگز افزایشی بوجود نمی آید . سرمایه فقط در جریان تولید است که بر حجم آن افزوده می گردد و این افزایش سرمایه هیچ چیزی بجز نیروی کار زحمتکشان نیست که در پروسه تولید ربوده می شود و همان ارزش اضافه بمتابه منبع انباشت سرمایه است که مارکس آنرا کشف کرد . و مارکس هم چیزی را کشف کرد که محصول جامعه طبقاتی است . محصول مناسبات اجتماعی است و خارج از اراده انسان ها در طول اعصار تاریخ جریان داشته و تا محو طبقات جریان خواهد داشت .

لذا طرح این شعارهای غیر طبقاتی چه آگاهانه و چه ناآگاهانه بدانجا منجر می شود که ما در جهت کاهش دادن خشم و نفرت انسانهای زحمتکش نسبت به جانوارن سرمایه دار قدم برداریم . سرمایه دارانی که در طول حیات ننگین شان در عمل نشان داده اند بخاطر افزایش سرمایه حاضرند دست به هر عمل وحشیانه و بربرمنشانه بزنند .

کسانی که خود را مارکسیسم می دانند مگر فراموش کرده اند که در فردای برقراری حکومت کارگران در کمون پاریس ، بورژوازی با چه قساوت بی رحمانه ای کمون قهرمان را در آهن و خون غرق کرد . بیش از 300 هزار کودک- زن و مرد قتل عام شدند . 40 هزار تن را به دار آویختند . مگر فراموش کرده اید که در فردای پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر علیرغم اینکه بلشویک ها به دنیا اعلام صلح کردند و خواهان روابط عادلانه با جهان شدند ، پاسخ اش تجاوز 14 کشور امپریالیستی به حکومت جوان شوراها بود . تجاوزی که در مدت 4 چهار سال زمین پوشیده از اجساد صد ها هزار تن برجای گذاشت . دژ سرمایه بین المللی باین جنایات بسنده نکرد و در تمام طول مدت ساختمان سوسیالیسم از طریق مزدوران و جاسوسان خود مرتب در امور داخلی شوروی با انواع جنایات ضد بشری دخالت کرد . و سرانجام راست ترین جناح سرمایه یعنی فاشیسم هیتلری را جهت درهم کوبیدن سوسیالیسم به شوروی گسیل داد و در مدت 5 سال جنگ تاتارمنشانه تمامی زحمات بیست ساله زحمتکشان را نابود نمود . در این تجاوز بربرمنشانه فقط 25 میلیون از زحمتکشان شوروی قتل عام شدند . بیشتر تاسیسات صنعتی ، تجاری ، کشاورزی ، جاده ها ، شهرها و روستا ها را از بین بردند و فقط زمین سوخته برجای گذاشتند .

کسانی که این همه درنده خویی سرمایه داری را نمی بینند و بر مرگ 69 نفر از مزدوران و خانناتی که در دادگاههای خلق شوروی که با حضور تمامی خبرنگاران دنیا محاکمه شدند و بر جنایات خود مبنی بر ترور سران طراز اول بلشویک ها اعتراف کردند- به همکاری با جاسوسان امپریالیست ها اعتراف نمودند- به خرابکاری در امر تولید و توزیع اعتراف کردند ، اشک می ریزند خالی از فایده نیست برای یکبار هم که شده بخود آیند و به بررسی تاریخ آنطور که بوده نظر افکنند و نه آنطور که ضد انقلابیون و امپریالیست ها نوشته اند .

پرسش ما از تمامی دارندگان این بینش چنین است ، آیا بیش از 250 سال استثمارگری- غارتگری- جنایتگری سرمایه داران علیه بشریت که مارکس آنها را خوکان ، جانوران درنده و سگ های وحشی پست فطرت می نامد ، کافی نیست و وقت آن نرسیده که بتوان بر جبین این پست فطرتان تاریخ مهر باطل کوبید ؟ آیا این مدت 250 ساله درنده خویی و بربرمنشی سرمایه داران علیه زحمتکشان کافی نیست تا به توده ها بگویم ماهیت سرمایه داران همین است که در این مدت نشان داده اند و در آینده هم همین خواهد بود ؟ آیا غارتگری- اشغالگری و جنایات هر روزه سرمایه داران که فقط در یک قلم با بیکار کردن میلیونی کارگران (انتقال کارخانجات به کشورهای جهان سوم برای سود هر چه بیشتر) در اقسا نقاط جهان عامل اصلی سیه روزی زحمتکشان می باشند ، کافی نیست تا در ماهیت ضد بشری سرمایه داران شک نکنیم ؟ بر چه اساسی باید به سلطنت طلبان و امثالهم ، به مزدوران آشکار و شناخته شده سرمایه داری مجدداً فرصت داد تا همان کار و بدتر از آن را که در مدت 50 سال کرده اند دوباره انجام دهند ؟ آخر تا کی مارکسیست ها باید تجربه آموخته شده را بکار بندند ؟ تا کی باید آموخته را از نو تجربه کنند ، تجربه ای که به ناپودی و از هم پاشیدن میلیونها زندگی انسانها تمام شده است . تجربه ای که ما هرگز قادر نخواهیم بود کوه عظیم درد و رنجی را که بر زحمتکشان در این مدت روا گشته ، با هیچ قلم و زبانی بتصور کشیم . آخر تا کی و تا چه زمانی باید بمنظور " دمکرات " نشان دادن خود با ایجاد توهم در ماهیت ضد انسانی سرمایه ، در چشم توده ها خاک پاشید ؟

آیا واقعاً این لنینیسم بود که باعث این همه کشتار و جنایات و فجایع در شوروی شد ، همانطوریکه ماشین تبلیغات سازی امپریالیستها در باب انتساب 40 میلیون کشته که 18 میلیون آن بدست لنین و 22 میلیون بدست استالین انجام گرفته ، از بام تا شام داد سخن می دهند و یا عملکرد سرمایه داری جهانی بود که عامل اصلی این جنایات گردید ؟

آیا واقعاً یکی از دلایل شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین ، نبودن فراکسیون بود آنطوریکه پاره ای عنوان می کنند و یا برعکس وجود همین فراکسیون در حزب بود که ناجوانمردانه خود را در حزب مخفی کرده و از درون مشغول خرابکاری بودند و سرانجام در پیکر خروثچف ها- برژنف ها- تن سپاینگ ها نمایان شدند ؟

شعار " آزادی های بی قید و شرط " بدان جا کشیده خواهد شد که روی تضادهای طبقاتی ، تضاد بین نیروی کار و سرمایه ، تضاد بین منافع زحمتکشان با منافع سرمایه داران و مزدوران آشکار و نهان آن ، پرده ساتر می کشد و سعی دارد حقیقت را وارونه جلوه دهد . در واقع می خواهد با قرار دادن بره در کنار گرگ درنده در یک آغل ، هم مظلومیت بره را ثابت کند و هم درنده خوبی گرگ را تغییر دهد . غافل از اینکه فردا صبح وقتی به آغل سر می کشد ، با جسد پاره پاره شده بره روبرو خواهد شد . این راز بقای حیوانات وحشی در طبیعت است . همین قانون هم نیز در مورد راز بقای زندگی انسانها در جنگل توحش سرمایه داران- امپریالیست های " متمدن " در جوامع طبقاتی ، صادق است . سرمایه بر پایه استثمار انسانها قابل افزایش است و طبیعت میل به افزایش سرمایه حکم می کند که مخالفین اش را سرکوب کند تا راه افزایش سرمایه هموار گردد . این سرکوبگری و درنده خوبی در ماهیت سرمایه نهفته است و بی جهت نبود که مارکس سرمایه داران را به گرگان درنده خوی تشبیه می کرد .

حال طرفداران این شعار می خواهند با قرار دادن سرمایه داران و مزدوران آشکار و نهان آنها در کنار زحمتکشان با خیال راحت و آسوده به ساختن نظام سوسیالیستی ، نظامی که بر پایه سلب مالکیت از همین سرمایه داران بنا شده است ، بپردازند و بدتر از آنکه ، آنرا عین مارکسیسم تبلیغ می کنند . زهی خیالی باطل !!! بیچاره مارکس اگر زنده بود حتماً در مقابل این شعارهای التقاتلی و غیر طبقاتی فریاد می زد که من مارکسیست نیستم . همانطوریکه بارها در جریان مبارزه علیه نظرات انحرافی توسط نامه به انگلس ، این خشم خود را اعلام کرد . مارکس به انگلس نوشت : این روزها افرادی پیدا شده اند که دارای نظرات بغایت انحرافی هستند و خود را مارکسیست می نامند . من ناچارم فریاد بزنم که مارکسیست نیستم .

باید توجه داشت در جامعه طبقاتی و در روند این مبارزه ، امکان ندارد فقط مسئله به ترویج نظرات جریانهای ضد پرولتری خلاصه گردد ، بلکه بدون استثناء (واقعاً در چنین شرایط و انفسانی به یقین می توان گفت بدون استثناء) این ترویج نظرات سیاسی مطمئناً خرابکاری و هزاران جنایات و فصاحت های دیگری را که تاریخ تا کنون شاهد آن بوده بدنبال خواهد داشت . باید توجه داشت که مسئله پیروزی کی بر کی بلافاصله بعد از هر انقلاب و بویژه انقلاب سوسیالیستی در دستور کار مبارزه طبقاتی قرار می گیرد . یا پرولتاریا با برقراری آنچنان " نظامی " قادر خواهد شد از منافع زحمتکشان پیروز بیرون آید و جامعه را در گام بعدی بسمت محو طبقات پیش برد ، یا بورژوازی جهت بدست آوردن " بهشت " از دست رفته اش حکومت زحمتکشان را سرنگون خواهد کرد . راه سومی وجود ندارد .

درک این مسئله هم مشکل نیست . بعد از سلب مالکیت از سرمایه داران که بر پایه آن مالکیت زندگی افسانه ای می کردند و اکنون توسط انقلاب سوسیالیستی از سریر قدرت و خوش گذارنی- لذت پذیری به حظیظه ذلت گرفتار گشته اند ، فقط همین میل بازگشت به زندگی آنچنانی می تواند یکی از بزرگترین انگیزه سرمایه داران برای بازگشت به دوران گذشته که به آن عادت کرده اند ، گردد . در نتیجه آنان از هر آنچه که در توان دارند استفاده خواهند کرد تا جاده برای بازگشت به گذشته هموار گردد .

اگر انقلاب سوسیالیستی بمعنی سرنگونی قهر آمیز حکومت بورژوازی بدست زحمتکشان برهبری پرولتاریا است .

اگر انقلاب سوسیالیستی بمعنی بزیر کشیدن بورژوازی از اریکه قدرت و جایگزینی قدرت سیاسی پرولتاریا است .

اگر انقلاب سوسیالیستی بمعنی این است که پرولتاریا از قدرت سیاسی استفاده می کند تا قدم بقدم سرمایه یعنی وسائل عمده تولید از قبیل ؛ فابریکها- کارخانجات- موسسات صنعتی و تجاری- تمامی منابع زیر زمینی و روی زمینی- تمامی خطوط راهها (زمینی ، هوایی ، دریایی)- تمامی بانکها را از چنگال بورژوازی سرنگون شده خارج کند و آنها را در اختیار دولت سوسیالیستی قرار دهد .

اگر انقلاب سوسیالیستی بمعنی بوجود آوردن سازمان تولید و توزیع با برنامه ، با هدف محو طبقات و اختلافات طبقاتی و نیل به جامعه بی طبقه کمونیستی است . پس روشن است : حکومت زحمتکشان برهبری پرولتاریا می باید هم در اقتصاد و هم در سیاست ، برنامه ای را دنبال کند که در جهت از بین رفتن طبقات طی طریق نماید .

از منظر مارکسیسم بکار بردن برنامه ای که هم در اقتصاد و هم در سیاست بستمی حرکت داشته باشد که حاصل آن زوال طبقات گردد بدین معناست که : با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت عمومی قادر شود به عامل استثمارگری خاتمه بخشد و شاخص سوسیالیسم در اقتصاد را در عمل پیاده کند . و در سیاست هم می باید حتماً و صد در صد ، بدون کم و کاست تمامی راههای هر گونه رشد و نمو طبقات استثمارگر سرنگون شده و کلیه جریاناتی که در جهت احیای مجدد طبقات فعالند را ، بلاتردید کاملاً سد گرداند . در غیر این صورت و بدون برو برگرد منجر به بوجود آمدن حکومت بورژوازی خواهد شد .

باز درک آن مشکل نخواهد بود که ، با توجه به وجود آداب و رسومات نهادینه شده بورژوازی در جامعه که محصول سالیان سال می باشد- با توجه به وجود تولید کوچک که هر روزه از آن بورژوازی زایده می شود- با توجه به برخورداری از امکانات عظیم بورژوازی- با توجه به ارتباط استوار بورژوازی در جهان ، بدون بکار بردن دیکتاتوری پرولتاریا که هدفش پاسداری از ساختمان سوسیالیسم برای رسیدن به جامعه کمونیستی است ، مطمئناً جامعه سر از آستین بورژوازی درخواهد آورد .

و این همان عامل اصلی و عمده ایست که منجر به دولت بورژوا- امپریالیستی شوروی گردید . تمامی علت های دیگر از قبیل اتفاقات داخلی و بین المللی- از قبیل تاثرات بسیار مخرب جنگ جهانی دوم در شکست ساختمان سوسیالیسم ، جنگی که حاصل 20 سال کار و کوشش شبانروزی مردم را نابود کرد و زمین سوخته باقی گذاشت که باید از نو ساخته شود- جنگی که 25 میلیون از مردم شوروی را به کام مرگ کشید که بخش عظیمی از نیروی اصلی ساختمان سوسیالیسم بودند که در میان آنها هزاران تن از کادر های درجه اول حزب بلشویک قرار داشتند ، و علل دیگر از قبیل تهدیدات بمب اتمی هر روزه امپریالیسم آمریکا علیه شوروی با توجه به بکار گیری این بمب خانمانسوز در هیروشیما و ناکازاکی . امری که باعث شد بخشی از نیروهای مولده بجای بکارگیری در جهت ساختمان سوسیالیسم ، اجباراً بمنظور تقویت نیروهای نظامی صرف ساختن بمب اتمی و غیره گردد . موضوعی که با سوسیالیسم همخوانی ندارد ولی دنیای نا برابر طبقاتی این نقیصه را به شوروی تحمیل کرد . همچنین می توان از عوامل دیگری در شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی نام برد که باید تمامی علل را در پرتوی علت عمده و اصلی یعنی در نابودی دیکتاتوری پرولتاریا و جایگزینی دولت پرولتری با " دولت عموم خلقی " (دیکتاتوری بورژوازی) مورد ارزیابی و بررسی قرارداد . امری که باعث احیای مجدد طبقات استثمارگر در شوروی شد .

لذا با توجه به اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا جهت رسیدن به آزادی و دموکراسی واقعی که تحقق آن منوط به جامعه کمونیستی است ، می توان بر ضرورت قید و شرط دار بودن آزادی و دموکراسی تا زمانی که طبقات در جامعه وجود دارند تاکید ورزید و محروم کردن بورژوازی از امکانات موجود در جامعه سوسیالیستی را امری لازم و حتمی دانست . چراکه مارکسیسم برابری بین استثمارگران با استثمارشوندگان را قبول ندارد و موعظه گران چنین " برابری " را شیدانی می داند که در مغایرت با منافع پرولتاریا و در رکاب بورژوازی گام برمی دارند .

ادامه دارد بهمن ادیب 2005/10/06